

رویارویی حضرت مهدی (عج) و حضرت مسیح (ع) با دجال در شعر فارسی با تکیه بر آیات و روایات اسلامی

اسماعیل تاج‌بخش*

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

الهام نظری**

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۲۸)

چکیده

در بررسی بازتاب مضامین مربوط به «دجال» در شعر فارسی، تقابل دجال با حضرت مهدی (عج) و حضرت عیسی (ع)، نکته‌ای شایسته توجه است. گروهی از شاعران، مهدی (عج)، برخی، عیسی (ع) و برخی نیز هر دوی آن‌ها را در تقابل با دجال می‌نشانند. زمانی که این تقابل مطرح می‌شود، در واقع، تنها بیان یک واقعه نیست، بلکه زمینه‌ای است تا شاعر رویارویی چیزهایی دیگر، مانند رویارویی جان و تن، زمستان و بهار، عقل و عشق، جسم و روح، پادشاه و مخالفان، اهل حق و اهل باطل، خوبان و بدان و... را به تصویر بکشد. این مقاله، ابتدا تقابل دجال با حضرت مهدی و حضرت مسیح در روایات اسلامی را بررسی می‌کند و آنگاه به بیان این تقابل در شعر فارسی، همراه با شواهد شعری می‌پردازد. سرانجام، به تحلیل این نکته می‌پردازد که به چه دلیل، یک شاعر عیسی و شاعری دیگر، مهدی و شاعری نیز هر دوی آن‌ها را کشنده دجال می‌داند.

واژگان کلیدی: روایات اسلامی، شعر فارسی، دجال، حضرت مهدی (عج)، حضرت

عیسی (ع).

* Email: etaj37@yahoo.com
** Email: enazary.65@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

«دجال» در لغت به معنای «بسیار دروغگو» (فیومی، ۱۴۰۵ق: ذیل «دجال»)، «آب زر، قیر» (معلوف، بی تا: ذیل «دجال»)، «گوهر شمشیر، گروه بزرگ» (عبدالکریم، بی تا، ج ۲: ذیل «دجال»)، «جوشش بزرگ» (ابن منظور، بی تا: ذیل «دجال») آمده است و در روایات اسلامی، در باب اصل آن، احتمالاتی داده شده است که برخی عبارتند از:

- ۱- مردی کذاب که در آخرالزمان ظهور می کند (ر.ک؛ ابن بابویه قمی، ۱۴۰۵ق: ۵۲۶). ۲-
- گروهی دروغگو و فریبکار که در صدد فریب مردم باشند (ر.ک؛ مکارم شیرازی، بی تا: ۱۹۲).
- ۳- مراد از «دجال»، همان سفیانی است (ر.ک؛ چشم به راه مهدی، ۱۳۷۵: ۲۹۴). ۴- دجال کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی بر همه جهان است (ر.ک؛ همان: ۲۹۵ و مکارم شیرازی، بی تا: ۱۹۸). ۵- مفهومی ذهنی است که مصداق خارجی ندارد و مصداق واقعی آن در وجود معدودی از بشر صدق می کند؛ مانند: سیمرغ و دیو و... (ر.ک؛ عمادزاده، ۱۳۶۲: ۳۴۲).

مسئله دجال در بیشتر ادیان مطرح، و فتنه اش به تمام پیامبران گوشزد شده است:

«نخستین بار در رساله یوحنا به او اشارت رفته است و مقصود یوحنا از [دجال] کسانی است که درباره تجسم مسیح، آرای گوناگون دارند؛ چنان که در نامه اول یوحنا ۳:۴ می گوید: هر روحی که عیسی مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست و این است روح دجال که شنیده اید که او می آید و الان هم در جهان است». همچنین، در اول یوحنا ۱۸:۲ می گوید: شنیده اید که دجال می آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده اند. نیز در اول یوحنا ۲۲:۳ می گوید: «دروغگو کیست جز آن که مسیح بودن را انکار کند. آن دجال است که پدر و پسر را انکار می نماید. و نیز در یوحنا آمده است؛ زیرا [چون که] گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی کنند آن است گمراه کننده و دجال. حاصل آنکه ضد مسیح را انکار کند و اتحاد ناسوت و لاهوت وی را انکار کند و آن جمله سرنش و نامر و غیره است» (هاکس، ۱۳۷۰: ذیل «دجال»).

«اما یهودیان هم به ظهور کسی که با خدا خصومت ورزد و قدرت فوق‌العاده داشته باشد، معتقد بوده‌اند. در کتاب دانیال، باب یازدهم از صفات چنین شخصی که ظاهر خواهد شد، گفتگو شده‌است و در باب هفتم همین کتاب هم به صورت رمز و اشاره از دشمن خدا سخن به میان آمده‌است. او کسی است که پادشاه را از میان می‌برد و با او خصومت و دشمنی می‌ورزد و دوران تسلط او سه‌سال و نیم است» (خزائلی، ۱۳۵۰: ۴۷۸).

«از جمله چیزهایی که زرتشت در کتاب زند و اوستا گفته، این است که در آخرالزمان مردی پیدا شود که نامش "استدیریکا" است و معنای آن، "مرد دانشمند" است و او جهان را به دین و عدل بیاراید. در زمان او، پتیاره‌ای پیدا شود که آفت در مملکت او بیفکند و بیست سال حکومت کند. پس از آن، استدیریکا بر اهل عالم مسلط گردد و عدل را زنده کند و ستم را بمیراند و سنت‌های تغییر یافته را به حالت نخستین خود برگرداند و ملوک او را منقاد گردند و امور زیر امر او قرار گیرد و او دین را یاری دهد و امن و آرامش به وجود آید و فتنه‌ها و محنت‌ها از بین برود» (رضی، ۱۳۸۰: ۱۸۲).

«واقعۀ دجال در روایات فولکوریک هم آمده‌است و اگر به داستان ظهور دجال در ادبیات ترکی نظری بیفکنیم، متوجه خواهیم شد که تا چه اندازه مردم عامی بر این واقعۀ باور دارند» (گلی و رجبی، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

با ورود مضامین قرآنی و اسلامی به ادب فارسی، مضامین مربوط به دجال نیز مورد استفاده شاعران قرار گرفته، در شعر آنان انعکاس داشته‌است.

نکته شایسته توجهی که در این انعکاس به چشم می‌خورد، تقابل دجال با حضرت عیسی^(ع) و حضرت مهدی^(عج) است. این تقابل زمینه مناسبی را برای شاعران ایجاد می‌کند که به بیان دیدگاه‌های خود پردازند؛ بدین معنا که قصد شاعر از بیان تقابل، فقط تلمیح نیست، بلکه آن را

دست‌مایه‌ای قرار می‌دهد تا رویارویی چیزهایی دیگر، مانند رویارویی جسم و روح، عقل و عشق، مادیات و معنویات و... را به تصویر بکشد. علاوه بر این، شاعر دو چیز را نیز در نظر دارد: گاه قصدش از تقابل، ضدیت دو چیز و گاه برتری چیزی بر چیزی دیگر است؛ به عنوان مثال، زمانی که عقل در برابر عشق قرار می‌گیرد، ضدیت آن‌ها و زمانی که روح در برابر جسم قرار می‌گیرد، برتری روح بر جسم منظور است.

۱. بیان مسئله

تأثیر قرآن، حدیث و روایات اسلامی در ادب فارسی را نمی‌توان انکار کرد. عموم شاعران و نویسندگان فارسی، خود مسلمان بوده‌اند و در بسیاری موارد، اصرار ویژه‌ای در آوردن آیات و روایات اسلامی در شعر خود داشته‌اند؛ چنان‌که کمتر آیه و روایتی است که موضوع مضمون‌سازی و اشاره شاعران قرار نگرفته باشد. در این میان، روایات مربوط به دجال نیز از روایاتی است که توجه شاعران را تا حدی به خود جلب کرده است.

نکته شایسته توجهی که در بررسی مضامین مربوط به دجال در شعر فارسی چشم می‌خورد، تقابل حضرت عیسی (ع) و حضرت مهدی (عج) با دجال است. این تقابل دست‌مایه‌ای برای بیان دیدگاه‌های شاعران شده است. اما مهم‌ترین مسئله‌ای که در این تقابل به چشم می‌خورد، این است که شاعری حضرت مهدی (عج) و دیگری، حضرت مسیح (ع) و شاعری نیز هر دوی آنان را در تقابل با دجال قرار می‌دهد.

۲. پیشینه پژوهش

هرچند دجال شخصیتی منفور و در شعر فارسی بازتاب گسترده‌ای نداشته است، با وجود این، همین بازتاب کم نیز ویژه و شایسته توجه است. در این زمینه، تنها دو مقاله زیر به بررسی این موضوع پرداخته است:

- ۱- «بازتاب تصویر دجال در شعر فارسی» (ر.ک؛ گلی و رجبی، ۱۳۸۹: ۱۲۷-۱۴۸) که به صورت کلی به ویژگی‌هایی از دجال در شعر فارسی اشاره کرده است.

۲- «دجال در شعر خاقانی» (ر.ک؛ احمدی، ۱۳۸۰: ۱۶۳-۱۸۲) که تنها به بررسی دجال در شعر خاقانی پرداخته است.

۳. بحث و بررسی

در مقاله حاضر، نخست تقابل دجال با حضرت مهدی (عج) و حضرت مسیح (ع) در روایات اسلامی و آنگاه در شعر فارسی بررسی می‌شود.

۳-۱. تقابل دجال با حضرت مهدی (عج) و مسیح (ع) در روایات اسلامی

نام دجال و فتنه او در بسیاری از روایات اسلامی به طرق مختلف آمده است و با وجود اینکه فتنه وی بسیار بزرگ و به تمام انبیای الهی گوشزد شده است و کمتر از فتنه یاجوج و ماجوج و نیز دابه و دخان نیست، اسمی از او در قرآن نیامده است. علما در این مورد که چرا اسم دجال در قرآن نیامده است، دیدگاه‌های گوناگون دارند. برخی از این دیدگاه‌ها عبارتند از:

۱- گروهی معتقدند که از او در قرآن سخن گفته شده است. این گروه به حدیثی که ترمذی از ابوهریره به نقل از پیامبر (ص) روایت می‌کند، استناد می‌کنند که می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ إِذَا خَرَجْنَ لَمْ يَنْفَعْ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ: الدَّجَالُ وَ الدَّابَّةُ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا: سه چیز زمانی که اتفاق بیفتد، دیگر ایمان کسی برایش سودی ندارد، مگر اینکه قبل از آن سه چیز ایمان آورده باشد: خروج دجال، خروج دابه، طلوع خورشید از مغرب». بر اساس این حدیث، آیه ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا﴾ را تفسیر می‌کنند و می‌گویند در این آیه به دجال اشاره شده است (ر.ک؛ مراد، ۱۴۱۹ق: ۲۰).

۲- گروهی معتقدند در دو آیه از آیاتی که درباره نزول عیسی است، به دجال اشاره شده است: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَلَّا يُوْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ: و هیچ کس از اهل کتاب نیست، جز اینکه پیش از مرگش به او (حضرت عیسی (ع)) ایمان می‌آورند﴾ (النساء/ ۱۵۹) و ﴿وَإِنَّهُ لَعَلِيمٌ لِّلْسَاعَةِ﴾ (الزخرف/ ۶۱). این گروه می‌گویند که عیسی (ع) ضد دجال است و کسی است که

دجال را می‌کشد. پس قرآن به ذکر یکی از دو ضد اکتفا کرده‌است و نامی از دجال نبرده‌است و به این دلیل، دجال مانند عیسی به «مسیح» ملقب شده‌است، ولی دجال، مسیح گمراه‌کننده و عیسی، مسیح هدایت‌کننده است (ر.ک؛ مصطفی مراد، ۱۴۱۹ق: ۲۰).

۳- بَعُوَى در تفسیر آیه ﴿لَخَلَقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ می‌نویسد که این آیه به دجال اشاره دارد و مراد از «النَّاس» در اینجا، «دجال» و از نوع ذکر کل و اراده جزء است (ر.ک؛ همان: ۲۰).

۴- گروه سوم معتقدند که به سبب تحقیر کردن دجال، هیچ نامی از وی در قرآن برده نشده‌است. باید از این گروه پرسید که اگر دلیل ذکر نشدن نام دجال، تحقیر کردن اوست، پس چرا از مفسدانی مثل یأجوج و مأجوج نام برده شده‌است، در حالی که فتنه آن‌ها بدون فتنه دجال کامل نیست! امام بلقینی در جواب این ایراد می‌گوید مفسدانی که نام آن‌ها در قرآن ذکر شده، کسانی هستند که در گذشته بوده‌اند و امر آن‌ها پایان پذیرفته‌است، اما قرآن از کسانی که بعداً خواهند آمد، نام نبرده‌است. این سخن را نیز مردود دانسته‌اند، چون قرآن از یأجوج و مأجوج یاد کرده‌است و امر آن‌ها هم پایان پذیرفته‌است (ر.ک؛ همان: ۲۱).

۵- مصطفی مراد بعد از بیان دیدگاه‌های گوناگون، نظر خود را نیز بیان می‌کند و آن اینکه به سبب اثبات حجیت سنت پیامبر که مصدر دوم از مصادر شریعت است، نام دجال در قرآن نیامده‌است؛ زیرا کسانی ظاهر خواهند شد که به قرآن ایمان می‌آورند، ولی به سنت پیامبر کافر می‌شوند؛ چنان که پیامبر (ص) می‌فرماید: «يُوشِكُ أَحَدُكُمْ مُتَكِيٌّ عَلَيَّ أَرِيكَتَهُ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلَالٍ فَأَحْلُوهُ، وَ مَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُ، أَلَا إِنَّ مَا أَحَلَّهُ رَسُولٌ مِثْلُ مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ، أَلَا إِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ مِثْلُ مَا حَرَّمَهُ اللَّهُ: نزدیک است که یکی از شما بر اریکه قدرت بنشیند و بگوید فقط از قرآن پیروی کنید. پس آنچه را در آن حلال یافتید، حلال شمارید و آنچه را در آن حرام یافتید، حرام شمارید. آگاه باشید که آنچه را که رسول خدا حلال کرده، عین آن چیزی است که خداوند حلال کرده‌است و آنچه را که رسول خدا حرام کرده، عین آن چیزی است که خدا حرام کرده‌است» (همان: ۲۱).

روایات مربوط به دجال هم در متون اهل تسنن و هم متون اهل تشیع آمده است. آنچه در این متون درباره دجال به چشم می خورد، اسم «دجال» را «صید بن صائد» گفته اند که در زمان پیامبر اکرم (ص) می زیست و پیامبر او را یکی از مصادیق دجال برای اصحاب خویش معرفی نموده است (ر.ک؛ تونه ای، ۱۳۸۴: ۴۴۷) و با لقب «اعور» و «دجال» معروف شده است و لقب دیگر او، «مسیح» است (ر.ک؛ شریف قرشی، بی تا: ۳۰۱). مشهورترین قول این است که لقب دجال، «مسیح الدجال» است، ولی این صحیح نیست. لقب او مسیح است نه مسیح (ر.ک؛ مصطفی مراد، ۱۴۱۹ق: ۲۲).

لقب مسیح، همان گونه که بر حضرت عیسی (ع) اطلاق می شود، بر دجال نیز اطلاق می گردد. در لسان العرب آمده است: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَسِيحِينَ أَحَدَهُمَا ضِدًّا لِآخَرَ فَكَانَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ يُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ كَذَلِكَ الدَّجَالُ يُحْيِي الْمَيِّتَ وَ يُمِيتُ الْحَيَّ وَ... فَهُمَا مَسِيحَانِ: مَسِيحُ الْهُدَى وَ مَسِيحُ الضَّلَالَةِ: خَدَاوَنَدُ دَو مَسِيحُ آفَرِيدَه كَه يَكِي ضَد دِيگَرِي اسْت: عِيسَى بِن مَرِيَم كَه بَه اذِن خَدَاوَنَد نَائِنِيَان وَ بِيْمَارَان رَا شَفَا مِي دَهْد وَ مَرْدگان رَا زَنْدَه مِي كَنْد وَ نِيَز دَجَال كَه مَرْدگان رَا زَنْدَه مِي كَنْد وَ زَنْدگان رَا مِي مِيرَانَد. پَس آن هَا دَو مَسِيح هَسْتَنَد: مَسِيح هِدَايَت كَنْدَه وَ مَسِيح گَمْرَاه كَنْدَه» (ابن منظور، ۱۴۰۰ق: «دجال»).

درباره نامگذاری «دجال» به «مسیح» نیز دلایلی آمده که عبارت است از: ۱. چون با پرچم مسیحیت ظهور می کند. ۲. قیام او همه زمین را فرامی گیرد و گویا آن را مسح می کند. ۳. از آنجا که حضرت مسیح با او به مقابله می پردازد، به او نیز مسیح اطلاق شده است» (رضوانی، ۱۳۸۸: ۵۲۴). ۴. مسیح بر وزن فعیل است و معنای فاعلی دارد: «لأنه كان ماسحاً للأرض بسياحته فيها: برای اینکه او زمین را با گردش در آن می پیماید» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۲۰۲).

مسلم در کتاب صحیح خود روایتی را نقل کرده است که می گوید:

«دجال، فرزند صائد است. وی به سبب طلبی که از رسول داشت، ایمان نیاورد و خود ادعای رسالت نمود. عمر بن خطاب خواست او را بکشد، رسول خدا (ص) به او فرمود: اگر او دجال باشد، بر او مسلط نخواهی شد و اگر دجال نباشد، کشتن او خیری ندارد» (نیشابوری، بی تا، ج ۸: ۱۹۲).

در کتاب العمدة ابن بطریق آمده است: «جابر، فرزند عبدالله، به خدا سوگند یاد می‌کند که ابن صیاد همان دجال است. گفته شد که به خدا سوگند یاد می‌کنی؟ گفت: شنیدم که عمر در پیش رسول خدا (ص) به این سوگند یاد می‌کرد و پیامبر اسلام انکار نمی‌نمود» (حائری یزدی، ۱۴۰۱ق: ۱۸۸).

همچنین، روایت شده است:

«عمر با رسول خدا (ص) در میان گروهی که ابن صیاد رفته بود، رفت تا اینکه دید با بچه‌ها در قلعه بنی مغاله بازی می‌کند و به تحقیق آن روز ابن صیاد نزدیک به بلوغ بود و نفهمید، تا اینکه رسول خدا با دستش به پشت او زد و آنگاه به ابن صیاد گفت: آیا شهادت می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ ابن صیاد به او نگاه کرد و گفت: شهادت می‌دهم که تو رسول امی‌ها هستی و به رسول خدا گفت: آیا شهادت می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ حضرت به او فرمود: آیا به خدا و رسول او ایمان آورده‌ای؟ سپس رسول خدا به او گفت: چه چیز می‌بینی؟ ابن صیاد گفت: راست و دروغ به من می‌آید. رسول خدا فرمود: امر بر تو مشتبه گردیده است. سپس رسول خدا به او فرمود: به درستی که من برای تو چیزی مخفی کرده‌ام. ابن صیاد گفت: او دود است. رسول خدا فرمود: دور شو! نمی‌توانی از مقامت تجاوز کنی. عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا بگذار گردنش را بزنم. حضرت رسول فرمود: اگر او (دجال) باشد، تو تسلط و قدرت بر او نداری و اگر او نباشد، برای تو در کشتن او بهره و سودی نیست» (مسلم، بی تا، ج ۸: ۱۹۲).

فرزند صائد، خود دجال بودنش را انکار کرده است. در این زمینه، ابوسعید خدری روایتی را درباره او نقل می‌کند که می‌گوید:

«مردم می‌پندارند که من دجال هستم. آیا این سخن رسول خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید وی صاحب فرزندی نخواهد بود؟! ابوسعید گوید: گفتم: آری، شنیده‌ام. سپس ابن صائد گفت: من فرزندی دارم. آیا از رسول خدا نشنیده‌ای که می‌فرمود: دجال به مدینه و مکه وارد نخواهد شد؟ گفتم: آری. گفت: من در مدینه به دنیا آمده‌ام و هم اکنون می‌خواهم به مکه بروم» (احمد، بی تا، ج ۳: ۴۳).

«علمای اهل تسنن دربارهٔ اینکه آیا دجال همان ابن صیاد است یا دیگری، دو دسته هستند. جمعی از آنها عقیده دارند که ابن صیاد دجال نیست؛ زیرا روایت شده که ابن صیاد از گفتهٔ خود توبه کرد و در مدینه مُرد و روی مردهٔ او را برداشتند تا مردم ببینند که او مرده است و نیز روایاتی از ابوسعید خدری نقل کرده‌اند که می‌رساند او دجال نیست، ولی گروه دیگر معتقدند که دجال همان ابن صیاد است و این معنی را از عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده‌اند» (مجلسی، ۱۳۵۰، ج ۱۳: ۹۷۱-۹۷۲).

مسلم از ابوسعید خدری نقل می‌کند که می‌گوید: «روزی رسول خدا (ص) دربارهٔ دجال به تفصیل برای ما صحبت می‌کردند که فرمودند:

«می‌آید، در حالی که ورود به دره‌های مدینه بر او حرام است تا به زمین‌های بایر مدینه می‌رسد. در آن روز، مردی که بهترین مردم یا از بهترین مردم است، به او می‌گوید: گواهی می‌دهم که تو همان دجال هستی که رسول خدا به ما خبر داده‌است. دجال به مردم می‌گوید: اگر من این شخص را کشتم و بعد زنده گردانیدم، آیا شما شک و تردید دارید؟ می‌گویند نه. آنگاه رسول خدا (ص) فرمود: دجال آن شخص را می‌کشد و بعد زنده می‌کند و به هنگام زنده شدن می‌گوید: به خدا سوگند، الان بصیرت و یقین من دربارهٔ اینکه تو دجال هستی، بیشتر شد. پس دجال می‌خواهد او را بکشد، دیگر به او تسلط پیدا نمی‌کند. سپس حضرت فرمود: دجال دستور می‌دهد که سرش را بشکنند و می‌گوید: او را بگیرید و بر سرش بکوبید. بر پشت و روی او به شدت می‌زنند و دجال می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟ آن شخص می‌گوید: تو مسیح دروغگو هستی. سپس دستور می‌دهد که از فرقِ سر تا بین دو پای او را ازه کنند و بعد از آن، دجال از بین دو نیمهٔ بدن او راه می‌رود و به او می‌گوید: از جا بلند شو. آن شخص زنده می‌شود و از جا حرکت می‌کند. سپس به او می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟ وی پاسخ می‌دهد: نیفزودم دربارهٔ تو جز بصیرت و دانایی. سپس می‌گوید: ای مردم! بعد از من، این کار با هیچ کس انجام نخواهد گرفت. آنگاه دجال او را می‌گیرد تا بکشد. بین گردن و ترقوه‌اش مس قرار داده می‌شود و نمی‌تواند با او

کاری کند. پس دست و پای او را می‌گیرد و او را پرتاب می‌کند. مردم گمان می‌کنند که او را به آتش افکنده‌است، در صورتی که در بهشت افکنده می‌شود» (مسلم، بی‌تا، ج ۸: ۱۹۹-۲۰۰).

محبی‌الدین ابن عربی می‌گوید:

«باید از فتنه مسیح دجال استعاضت جست، از آن رو که او در ادعایش، الوهیت و آنچه از امور خارق‌العاده را خیال می‌کرد، آشکار می‌ساخت؛ از قبیل زنده کردن مردگان و غیر آن؛ چنان که نقل روایات آن را ثابت می‌نماید و بودن آن‌ها، نشانه ادعایش می‌باشد و آن مسئله‌ای بسیار مشکل و در نهایت پیچیدگی و دشواری است؛ زیرا او در آنچه که اهل کلام در علم به نبوت مقرر داشته‌اند، اشکال وارد می‌سازد. از این رو، به واسطه این فتنه و امتحان، تمام دلایلی را که مقرر داشته‌اند، باطل می‌سازد و چه فتنه و امتحانی بزرگتر از فتنه‌ای که در دلیلی که موجب سعادت بندگان می‌گردد، اشکال وارد می‌سازد. همچنین، باید از فتنه محیا و ممات استعاضت جست. فتنه و امتحان محیا عبارت است از فتنه دجال و آنچه انسان را از دینی که سعادت او در آن است، به فتنه و گمراهی می‌اندازد، اما فتنه و امتحان ممات، نوعی از آن در حال جان دادن و راندن است از دیدن شیطان. آنان که برایش بر صورت گذشتگان وی، از پدران، برادران و خویشاوندان مصور گشته، به او می‌گویند: نصرانی، یهودی، مجوس و یا معطل (بی‌دین) بمیر تا بین او و بین اسلام حائل گردند. نوعی دیگر از آن نیز در حال پرسش از او در قبر می‌باشد که فرشته به او می‌گوید: درباره این مرد - و اشاره به رسول خدا می‌کند - چه می‌گویی؟» (ابن عربی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۳۸۲).

ابی‌امامه باهلی از رسول خدا (ص) نقل می‌کند:

«رسول خدا روزی برای مردم سخنرانی کرد و این آخرین خطبه و سخنرانی ایشان بود و در آن از دجال یاد کرد و فرمود: در آن روز گاران مرد شایسته‌ای برای مردم نماز را اقامه می‌کند. از او می‌خواهند تا نماز صبح را اقامه کنند. زمانی که تکبیرة الإحرام را می‌گوید و به نماز می‌ایستند، عیسی بن مریم از آسمان‌ها بر زمین فرود می‌آید. هنگامی که عیسی بن مریم را مشاهده می‌کند، چند گام به عقب می‌نهد تا عیسی (ع) امامت

جماعت را بر عهده بگیرد. او دستش را بین شانه‌های او می‌گذارد و به او خطاب می‌کند نماز را ادامه بده، چون این نماز به سبب تو اقامه شده است. عیسی بن مریم نیز پشت سر او به نماز می‌ایستد. آنگاه امر می‌کند: درها را بگشایید (شاید منظور این است: نبرد را شروع کنید). در آن وقت هفتاد هزار سپاهی یهودی تا دندان مسلح در امر دجال‌اند. تا نگاه او بر عیسی می‌افتد، همچون سرب روی آتش و یا برف درون آب ذوب می‌شود. عیسی به تعقیب او می‌پردازد و می‌گوید: باید ضربه‌ای را به تو بزنم که آن را هرگز از دست نمی‌دهم. سرانجام، او را در کنار دروازه شرقی می‌یابد و به هلاکت می‌رساند. هر موجودی، اعم از درختان، سنگ‌ها و سایر موجودات زنده، هنگامی که یک نفر یهودی در پناه آن‌ها پنهان می‌شود، به امر خداوند به سخن درمی‌آید و می‌گوید: ای بنده مسلمان خدا! این فرد کافر است. او را به درک واصل کن. تمام موجودات، جز درخت غرقده (یا فرقه) که از درختان یهودیان است، به سخن درخواهند آمد» (ابن طاووس، ۱۴۱۶ق: ۱۷۲).

همچنین، «گفته شده که عیسی بن مریم دجال را در جبل دخان، یعنی کوه دود به قتل می‌رساند» (مجلسی، ۱۳۵۰، ج ۱۳: ۹۷۰). امام علی^(ع) نیز در این باب می‌فرماید: «قَتَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالسَّامِ عَلَى عَقْبَةِ تُعْرَفُ بِعَقْبَةِ أَفِيقٍ لِنِثَالِثِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى يَدِ مَنْ يُصَلِّي الْمَسِيحُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَلْفَهُ؛ خداوند او را در شام در تلی معروف به تل افیق، سه ساعت از روز جمعه برآمده، به دست کسی می‌کشد که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد» (ابن بابویه قمی، ۱۴۰۵ق: ۵۲۷).

امام صادق^(ع) از پیامبر^(ص) روایت می‌کند که فرمود:

«وقتی که طغیان دجال بالا گرفت و زمین از ستم او و یارانش پر شد، کسی که حضرت عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد، او را به قتل می‌رساند و او امام مهدی^(ع) است» (شریف قرشی، بی تا: ۳۰۷). همچنین می‌فرماید: «قاتل دجال خود امام زمان است. اگر در بعضی از روایات سنی، شیعه، مسیحی و... رسیده که حضرت عیسی او را می‌کشد، اشتباه در تطبیق است، به ویژه که مسیحیان منجی عالم را به جای مهدی موعود، عیسی بن مریم می‌دانند» (مجلسی، ۱۳۵۰، ج ۱۳: ۹۶۹).

۲-۳. تقابل دجال با حضرت مهدی و مسیح در شعر فارسی

۱-۲-۳. تقابل دجال با حضرت مسیح

شاعر در بیان این تقابل، گذشته از تلمیحی که می‌آفریند، زمینه‌ای ایجاد می‌کند تا به بیان رویارویی چیزهای دیگر پردازد؛ از جمله آن‌ها موارد زیر است.

الف) تقابل ممدوح و مخالفان او

در این تقابل، شاعر گاهی ممدوح را به حضرت عیسی و مخالفان او را به دجال تشبیه می‌کند که ممدوح، عیسی وار مخالفان خود را نابود می‌کند. این ممدوح ممکن است پادشاه، امام زمانه، خود شاعر و... باشد. گاهی نیز ممدوح را به نفس حضرت عیسی و مخالفان او را به دم خَر دجال تشبیه می‌کند که در این صورت، قصد او بیان نهایت برتری ممدوح و پستی و بی‌ارزشی مخالفان اوست. معزی در مدح سلطان سنجر می‌گوید:

«هرگز نکند بر تو اثر چاره دشمن هرگز نشود بر تو روا حیلۀ محتال
مهدی چو بیاید، بشود آفت یأجوج عیسی چو بیاید، برود فتنۀ دجال»
(معزی، ۱۳۶۲: ۴۱۵).

خاقانی نیز در مدح شروانشاه می‌گوید:

«مسکین عدو که فال می‌زد به روز تنگ روزش به آخر آمد و از فال درگذشت
اسکندر آمد و در یأجوج در گرفت عیسی رسید و نوبت دجال درگذشت»
(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۱۳۲)

(برای آگاهی از موارد دیگر، ر.ک؛ خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۶۳؛ همان، ج ۲: ۱۲۶۳؛ همان: ۱۱۰۴؛ قآنی، ۱۳۳۶: ۵۲۴ و ادیب‌الممالک، ۲۵۳۵: ۳۲۵).

ب) تقابل بخل و سخاوت

سوزنی سمرقندی سخاوت را کشنده بخل می‌داند و برای بیان رویارویی آنها، تقابل دجال با حضرت مسیح را یادآور می‌شود؛ چنان‌که در توصیف ممدوح خود (مؤیدالدین شاه) سخاوت او را به حضرت عیسی و بخل را به دجال تشبیه می‌کند که اگر بخل سراسر زمین را فراگیرد، سخاوت مؤیدالدین آن را از بین می‌برد:

«زهی شکسته سخای تو بخل را گردن خهی ز همت تو جود بر فراخته یال
اگر بگیرد دجال وار بخل جهان بُود سخات چو عیسی کشنده دجال»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۸).

ج) تقابل عشق و مال

تقابل دجال با حضرت عیسی زمینه‌ای را برای شاعران عارف ایجاد می‌کند تا به بیان دیدگاه‌های عرفانی خود پردازند؛ چنان‌که سنایی برای بیان برتری عشق بر مال، به برتری حضرت عیسی بر دجال اشاره می‌کند و معتقد است انسان در مرحله رسیدن به عشق باید وارسته از تعلقات باشد و عیسی وار گردن آنها را بزند:

«مال را دجال دان و عشق را عیسی شمار چون شدی از خیل عیسی، گردن دجال زن»
(سنایی غزنوی، ۱۳۴۱: ۹۷۴).

د) تقابل عقل و عشق

نزاع و مقابله میان عقل و عشق از نزاع‌های ریشه‌دار عارفان و صوفیان از یک سو و فقیهان و متکلمان از سوی دیگر بوده‌است، به گونه‌ای که دامنه آن در ادب فارسی نیز گسترده شده، در آثار بیشتر شاعران بازتاب وسیع داشته‌است. سعدی می‌گوید:

«فرمان عقل و عشق به یک جای نشوند غوغا بُود دو پادشه اندر ولایتی»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۸۶۱).

تقابل دجال با حضرت مسیح نیز زمینه‌ای برای بیان این تقابل شده است؛ چنان که صائب می‌گوید:

«سوزن دجال چشم از حال عیسی غافل است عشق بالا دست را از عقل نابینا مپرس»
(صائب تبریزی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۲۷۵).

«عشق یک‌روی است او را بر درِ عیسی نشان عقل یک چشم است او را در صف دجال کن»
(سنایی غزنوی، ۱۳۴۱: ۴۹۸).

ه) تقابل جسم و روح

بحث روح و جسم و چگونگی ارتباط آن‌ها همواره محل بحث بوده است. فلاسفه و عرفا هر یک از زاویه‌ای خاص بدان پرداخته‌اند؛ به عنوان مثال، مولوی معتقد است که آدمی دو جنبه بیرونی و درونی دارد. جنبه بیرونی، کالبد مادی و ظاهر است و جنبه درونی، جان روحانی و پنهان اوست که دیدنی نیست:

«جسم ظاهر، روح مخفی آمده است جسم همچون آستین، جان همچو دست»
(مولوی، ۱۳۸۶: ۳۱۳).

«قالبت پیدا و آن جانت نهان راست شد زین هر دو اسباب جهان»
(همان: ۸۷۳).

این دو جنبه در تضاد، کشمکش و ناسازگاری هستند. جهت حرکت روح به عالم بالا و جهت حرکت تن به عالم ماده است. جهت حرکت جسم، جسمانی و حرکت روح، روحانی است:

«جان ز هجر عرش اندر فاقه‌ای تن ز عشق خارین چون ناقه‌ای
جان گشاید سوی بالا بال‌ها تن زده اندر زمین چنگال‌ها»
(همان: ۶۱۸).

تقابل دجال با حضرت مسیح نیز این زمینه را ایجاد می‌کند تا شاعران دیگر همانند مولوی به بیان تضاد جسم و روح پردازند و قصدشان از این تضاد، گاه برتری روح بر جسم و گاه ضدیت آن دو است:

«روح فلک سوار مقید به جسم نیست عیسی سوار مرکب دجال چون شود»
(صائب تبریزی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۹۵۶).

«ای سنایی ز جسم و جان تا چند برگذر زین دو بی‌نوا در بند
مه‌ره گردن خیر دجال از پی عقد بر مسیح میند»
(سنایی، ۱۳۴۱: ۱۵۳).

و) تقابل عقل و روح

عطار در شعرش به داستان دجال، رنگ و بوی فلسفی می‌دهد؛ چنان که عقل را به دجال و روح را به حضرت عیسی تشبیه می‌کند:

«چند از متکلمان بآرد وز فلسفیان عقل فعال
هم فلسفه هم کلام بگذار از بهر فضولیان دخال
با عیسی روح هم نفس شو بگذار جدل برای دجال»
(عطار نیشابوری، بی تا: ۳۴۰).

ز) تقابل نفس و روح

درباره چهارپایی که دجال بر آن سوار است، روایات زیادی وجود دارد: «إِنَّهُ يَخْرُجُ عَلَى الْحِمَارِ، عَرَضُ مَا بَيْنَ أُذُنَيْهِ مِثْلُ: وَی بر الاغی سوار است که بین دو گوشش یک میل فاصله است» (ابن بابویه قمی، ۱۴۰۵ق: ۵۲۹)؛ «وَلَهُ حِمَارٌ يَرْكَبُهُ، عَرَضُ مَا بَيْنَ أُذُنَيْهِ أَرْبَعُونَ ذِرَاعًا: دجال بر مرکبی سوار است که فاصله بین گوش‌هایش چهل ذرع است» (متقی الهندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۴: ۳۲۵).

خر دجال در شعر فارسی نماد نفّس و حضرت عیسی، نماد روح قرار می‌گیرد. در واقع، شاعر با این تشبیه می‌خواهد اوج پستی نفّس و برتری روح را بیان کند:

«اگر دیدی تو ظلمت‌ها ز قوّت‌های این لقمه ز جور نفّس تردامن گریبان‌هات پاره‌ستی
به تدریج آر کنی تو پی خَرِ دجال از روزه ببینی عیسی مریم که در میدان سواره‌ستی»
(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۰۸۴).

(همچنین، ر.ک؛ سیف فرغانی، ۱۳۴۱: ۷۸۸ و عراقی، بی‌تا: ۲۸۴).

ح) تقابل اهل حق و اهل باطل

حزین لاهیجی در توصیف اوضاع زمانه، اهل باطل را دجال‌وشانی می‌داند که بر مسیح‌صفتان (اهل حق) مسلط شده‌اند:

«باطل کیشان بر اهل حق چیر شدند روبه‌بازان سگ‌صفت شیر شدند
دجال‌وشان نام مسیحا کرده‌اند کودک‌طبعان بوالهوس پیر شدند»
(حزین لاهیجی، ۱۳۷۴: ۵۲۷).

ط) تقابل بهار و زمستان

قدما فلک چهارم را خانه حضرت عیسی و خورشید می‌دانستند. این اعتقاد موجب شده که شعرا این دو را به دلیل هم‌خانه بودنشان به جای یکدیگر به کار ببرند؛ چنان که در ابیات زیر، عیسی استعاره از بهار است و دجال استعاره از دی، سرما و زمستان است که خورشید عیسی مانند آن را از بین می‌برد:

«افسر سلطان گل، جانب بستان رسید لشکر دی ماه را، عمر به پایان رسید...
عیسی گردون‌نشین، گردن دجال زد مهدی کشورگشا، صاحب دوران رسید»
(نورعلی‌شاه، ۱۳۴۹: ۵۷).

ی) تقابل خوبان و بدان

برخی از شعرا در توصیف زمانه، برجستگان و نیکان روزگار را به عیسی تشبیه کرده‌اند که از عجز و ناتوانی به گوشه‌ای خزیده‌اند و فرومایگان را دجالانی می‌دانند که بر اوضاع مسلط گشته‌اند، البته گاهی نیز جهان را پُر از عیسی‌صفتانی می‌دانند که به بدان مجال تعدی نمی‌دهند:

«نطق کلیم بسته و گوساله در خوار پای مسیح خسته و دجال خرسوار
دوری چنان نگون که ربایند گوی سَبَق طفلان نی سوار ز مردان کارزار»
(مامقانی، ۱۳۴۷: ۱۵۴).

«خَرِ عیسی به گل فرو رفته‌است دور دجال برق‌رفتار است»
(صائب تبریزی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۵۰۹).

«فلک کژوتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب‌آسا
نه روح‌الله در این دیر است چون شد چنین دجال‌فعل این دیر مینا»
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۱).

«پراز عیسی است این جهان ملامال کی گنجد در جهان قماش دجال»
(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۶۰۱)

(همچنین، ر.ک؛ سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۳۷؛ بیلقانی، ۱۳۵۸: ۴۱۰؛ ادیب‌الممالک، ۲۵۳۵: ۱۹۶ و خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۱).

ک) تقابل مادیات و معنویات

صائب در دیدگاه عرفانی خود، سیم و زر دنیا را بارِ خر دجال می‌داند؛ چراکه بارِ خرِ دجال به یقین بی ارزش‌تر از خود او می‌باشد و در واقع، با بیان این تشبیه می‌خواهد نهایت پستی

مادیات را بیان کند. همچنین، از آنجا که صائب استاد مسلم اسلوب معادله‌سرایبی است، رویارویی دجال با حضرت عیسی برای او زمینه‌ای فراهم می‌کند تا اسلوب معادله‌های زیبا بیافریند.

«بر دل غم سیم و زر دنیا نگذاریم بارِ خَرِ دَجّال به عیسی نگذاریم»
(صائب تبریزی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۷۹۰).

«پیش دل شرح زر و گوهر دنیا چه کنیم شرح خرمهره دجال به عیسی چه کنیم»
(همان: ۱۸۰۷).

۲-۲-۳. تقابل دجال با حضرت مهدی

در بیان این تقابل نیز شاعر از تلمیح فراتر می‌رود و زمینه‌ای ایجاد می‌کند تا به بیان رویارویی چیزهایی دیگر پردازد؛ از جمله موارد زیر:

الف) تقابل ممدوح و مخالفان او

در این تقابل، شاعر ممدوح را به حضرت مهدی و مخالفان او را به دجال تشبیه می‌کند که گاه قصد شاعر از این تقابل، برتری ممدوح بر مخالفان و گاه ضدیت آن‌هاست؛ به عنوان مثال، شاعر در توصیف پادشاه یا او را برتر از پادشاهان دیگر می‌داند و یا او را کسی می‌داند که تمام مخالفانش را نابود می‌کند. معزی در مدح سلطان ملک شاه می‌سراید:

«کدام خصم تو را دید کو نگشت شکار کدام شیر تو را دید کو نگشت شغال
اگر چو مار بدانیش تو، برآرد سر از او دمار برآری، چو مهدی از دجال»
(معزی، ۱۳۶۲: ۴۰۹).

انوری در مدح کمال‌الدین المستوفی می‌سراید:

«تو آدمی و همه دشمنان تو ابلیس تو مهدی و همه حاسدان تو دجال»
(انوری، ۱۳۷۲: ۲۸۵).

قآنی در مدح محمدشاه می گوید:

«مگر ندانی شه را به طبع ننگ آید که نام خاقان پیشش برند یا قیصر
روان مهدی آخر زمان چه فخر کند از این نوید که دجالی اوفتاد ز خر»
(قآنی، ۱۳۳۶: ۲۴۲).

(همچنین، ر.ک؛ ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۹۷؛ وحشی بافقی، ۱۳۴۷: ۲۳۷؛ خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۰۵؛ همان: ۱۳۴؛ همان: ۴۱۱؛ همان: ۵۳۳؛ قآنی، ۱۳۳۶: ۳۳۷؛ همان: ۳۳۸؛ همان: ۵۲۴ و محتشم کاشانی، بی تا: ۱۵۸).

ب) تقابل مار و زمرد

در بیت زیر از قصیده‌ای از صفای اصفهانی در مدح دوازده امام، منظور شاعر از واژه «خاتم»، «آخر» است، ولی خاتم را که از جنس زمرد است نیز به ذهن متبادر می‌کند. قداما معتقد بودند که زمرد مار را دفع می‌کند. پس به طور مضمیر، مهدی به خاتم و دجال به مار تشبیه شده‌است، همان طور که خاتم مار را دفع می‌کند، مهدی هم دجال را نابود می‌کند.
«دگر خاتم بُود مهدی به هر حال که جز مهدی نداند دفع دجال»
(صفای اصفهانی، ۱۳۳۷: ۲۹۷).

ج) تقابل پادشاه و روزگار

در دیدگاه خاقانی، روزگار دجالی است که گرگ ستم می‌پروراند و در مقابل او، پادشاه بسان مهدی است که به شبانی و دادگری می‌پردازد و از ستم این گرگ جلوگیری می‌کند:
«شاه جهان مهدی ظفر، یعنی شبان دادگر ایام دجال دگر، گرگ ستم زان پرورد»
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۷۳۶).

د) تقابل حضرت آدم و آدمیان

سنایی پیوند حضرت آدم با آدمیان را پیوندی رویارویی می‌داند و برای اثبات این عقیده خویش تقابل حضرت مهدی و دجال را یادآور می‌شود و معتقد است انسان‌ها به جای اینکه همانند پدر خود باشند، در تقابل او قرار گرفته‌اند:

«پدر آنجا معلّم و مهدی پس تو دجال اینت بدعهدی»
(سنایی، بی تا: ۴۷۷).

ه) تقابل خوبان و بدان

برخی از شعرا برای بیان رویارویی خوبان، مصلحان اجتماعی و... با بدکاران، گمراه‌کنندگان و... به رویارویی حضرت مهدی و دجال اشاره می‌کنند و از اینکه دجال صفتان بر اوضاع چیره شده‌اند، ابراز نگرانی می‌کنند و گاه خوبان و بدان را در کنار هم می‌بینند:

«مهدی صاحب‌قران روی زمینی امر تو را رام گشته مهدی و دجال»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۳۷).

«ای دریغا مهدی کامروز از هر گوشه‌ای یک جهان دجال عالم سوز سر بر کرده‌اند»
(سنایی، ۱۳۴۱: ۱۵۰).

«کجاست صوفی دجال فعل ملحدشکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید»
(حافظ شیرازی، ۱۳۵۵: ۱۶۳).

«چون دعوی دجال پذیرد به زمانه آن کو شنود دعوت مهدی زمان را؟!»
(موسوی گرمارودی، ۱۳۶۳: ۱۶۵).

(همچنین، ر.ک؛ نظیری، ۱۳۴۰: ۳۳۱؛ حاجب شیرازی، ۱۳۷۲: ۷۸؛ خاقانی شروانی، ۱۳۷۵،

ج ۱: ۳۵۸؛ اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۶: ۱۱۹ و بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۲۰).

و) تقابل دل و جسم

تشبیه دل به مهدی و جسم به دجال:

«دردا که دلم را تن بطلال بکشت مهدی مرا به ظلم دجال بکشت»
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۹۲).

ز) تقابل بهار و زمستان

برخی از شاعران، هم مهدی و هم عیسی را در تقابل با دجال می‌نشانند؛ چنان که در بیت زیر، شاعر هم مهدی و هم عیسی را کشنده دجال می‌داند و خورشید را به عیسی تشبیه می‌کند که دی دجال مانند را نابود می‌کند و بهار را به حضرت مهدی تشبیه می‌کند که فرامی‌رسد و دی و سرما می‌گریزد:

«افسر سلطان گل جانب بستان رسید لشکر دی ماه را عمر به پایان رسید...
عیسی گردون‌نشین گردن دجال زد مهدی کشورگشا صاحب دوران رسید»
(نورعلیشاه، ۱۳۴۹: ۵۷).

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین نکته‌ای که در این بررسی به چشم می‌خورد، این است که گروهی از شاعران مهدی، برخی عیسی و بعضی نیز هر دوی آنها را کشنده دجال می‌دانند. شاید این برخاسته از دوگانگی باشد که در نصّ روایات اسلامی دیده می‌شود؛ چنان که روایتی، عیسی و روایتی دیگر، مهدی را کشنده دجال می‌داند. زمانی که شاعر تنها عیسی و یا تنها مهدی را در تقابل با دجال می‌نشانند، شاید به این علت باشد که شاعر یک روایت را دیده و بر اساس همان روایت شعر سروده است و یا شاید شاعر روایات متناقض را دیده است و بر اساس دیدگاه‌ها و استدلال‌های خود، یکی از آنها را ترجیح داده است. ناگفته نماند که تعصبات دینی شاعر نیز در این انتخاب بی‌تأثیر نبوده است. زمانی که شاعر هم مهدی و هم عیسی را در برابر دجال قرار می‌دهد، شاید به این دلیل باشد که شاعر نخواسته یکی را بر دیگری برگزیند و این تقابل فقط دست‌مایه‌ای برای بیان عقاید او شده است و اینکه مهدی دجال را می‌کشد یا عیسی، برایش

بی‌اهمیت بوده‌است. یا بگوئیم گذشته از اندیشه‌های اسلامی، اندیشه‌های دیگری مانند باورهای مردمی زمانه، اندیشه‌های ادیان دیگر و... نیز بر ذهن شاعر تأثیر داشته‌است؛ چنان‌که خاقانی به علت آشنایی با آیین مسیحیت، اصرار ویژه‌ای در آوردن اصطلاحات و مفاهیم این آیین در شعر خود دارد و از آنجا که دجال در تقابل با مسیح مطرح می‌شود، دستاویزی برای مضمون‌پردازی او شده‌است.

منابع و مأخذ

- ابن بابویه قمی (صدوق)، کمال‌الدین. (۱۴۰۵ ق.). *تمام النعمه*. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- ابن حنبل، احمد بن محمد. (بی‌تا). *مسند*. ج ۱. بیروت: دار صادر.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۳۸۶). *فتوحات مکیه*. ج ۴. ترجمه محمد خواجوی. تهران: مولی.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم. (۱۴۰۰ ق.). *لسان‌العرب*. بی‌جا: دارالمعارف.
- احمدی، احمد. (۱۳۸۰). «دجال در شعر خاقانی». *فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران*. د ۲. ش ۲. صص ۱۶۳-۱۸۲.
- ادیب‌الممالک فراهانی، محمدصادق. (۲۵۳۵). *دیوان اشعار*. تصحیح وحید دستگردی. تهران: کتابفروشی فروغی.
- انوری، اوحدالدین. (۱۳۷۲). *دیوان اشعار*. ج ۱. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. ج ۴. تهران: علمی-فرهنگی.
- اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین. (۱۳۷۶). *دیوان اشعار*. تصحیح امیر محمد اشرفی. با مقدمه ناصر هیبری. چ ۲. تهران: پیشرو.
- بیلقانی، مجیرالدین. (۱۳۵۸). *دیوان اشعار*. تصحیح محمد آبادی. تبریز: چاپخانه شفق.
- تونه‌ای، مجتبی. (۱۳۸۴). *موعودنامه*. تهران: میراث ماندگار.
- چشم به راه مهدی*. (۱۳۷۵). قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- حائری یزدی، علی. (بی‌تا). *إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب*. ج ۱. بی‌جا: بی‌نا.
- حاجب شیرازی، حیدرعلی. (۱۳۷۲). *دیوان اشعار*. به اهتمام مهدی آصفی. تهران: جمهوری.

- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۲۵۳۵). *دیوان اشعار*. به اهتمام سید محمدرضا جلالی نائینی و نذیر احمد. تهران: امیر کبیر.
- حزین لاهیجی، محمد. (۱۳۷۴). *دیوان اشعار*. تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار. تهران: نشر سایه.
- خاقانی، بدیل‌الدین. (۱۳۷۵). *دیوان اشعار*. ویراسته جلال‌الدین کزازی. تهران: مرکز.
- خزائلی، محمد. (۱۳۵۰). *اعلام قرآن*. ج ۲. تهران: امیر کبیر.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۰). *حکمت خسروانی*. بی‌جا: بهجت.
- رضوانی، علی اصغر. (۱۳۸۸). *موعودشناسی و پاسخ به شبهات*. قم: مسجد مقدس جمکران.
- رونی، ابوالفرج بن مسعود. (۱۳۴۷). *دیوان اشعار*. به اهتمام محمود مهدوی دامغانی. تهران: کتابفروشی باستان.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۵). *کلیات اشعار*. به تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: هرمس.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود. (۱۳۴۱). *دیوان اشعار*. به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- _____ . (بی‌تا). *حدیقه الحقیقه*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: کیهان.
- سوزنی سمرقندی، شمس‌الدین. (۱۳۳۸). *دیوان اشعار*. تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی. تهران: امیر کبیر.
- سیف فرغانی، محمد. (۱۳۴۱). *دیوان اشعار*. ج ۱. به اهتمام و تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شریف قرشی، باقر. (بی‌تا). *زندگانی خاتم‌الأوصیاء امام‌المهدی (عج)*. ترجمه ابوالفضل اسلامی. قم: فقاقت.
- صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۸۳). *دیوان اشعار*. تهران: علم.
- صفای اصفهانی، محمدحسین. (۱۳۳۷). *دیوان اشعار*. به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: شرکت محمد اقبال و شرکاء.
- عبدالکریم، عبدالرحیم. (بی‌تا). *منتهی‌الیرب*. تهران: امیر کبیر.

عراقی، فخرالدین. (بی‌تا). *کلیات اشعار*. به کوشش سعید نفیسی. چ ۴. تهران: کتابخانه سنایی.
عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۵۱). *الهی نامه*. تصحیح فؤاد روحانی. چ ۲. تهران: کتابفروشی
زوآر.

_____ . (بی‌تا). *دیوان اشعار*. تصحیح سعید نفیسی. چ ۳. تهران: کتابفروشی
زوآر.

_____ . (۱۳۷۵). *مختارنامه*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۲. تهران:
سخن.

عمادزاده، حسین. (۱۳۶۲). *زندگانی حضرت صاحب‌الزمان*. تهران: قائم.

القیومی، احمدبن محمد. (۱۴۰۵ق.). *المصباح المنیر*. تهران: دارالهجر.

قآنی شیرازی، حبیب‌الله. (۱۳۳۶). *دیوان اشعار*. تصحیح و مقدمه محمدجعفر محجوب. بی‌جا:
بی‌تا.

کاشانی، محتشم. (بی‌تا). *دیوان اشعار*. به کوشش مهرعلی گرکانی. تهران: کتابفروشی
محمودی.

گلی، احمد و رقیه رجبی. (۱۳۸۹). «بازتاب تصویر دجال در شعر فارسی». *دوفصلنامه تخصصی
علامه*. س ۱۰. ش ۲۶. صص ۱۲۷-۱۴۸.

مامقانی، محمدتقی. (۱۳۴۷). *دیوان اشعار*. با مقدمه میرزا عبدالرّسول احقاقی. تبریز: چاپخانه
شفق.

المتقی الهندی، حسام‌الدین. (۱۴۰۹ق.). *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*. ج ۱۶. بیروت:
مؤسسة الرسالة.

مجلسی، محمدباقر. (۱۳۶۲). *بحار الأنوار*. ترجمه علی دوانی. تهران: جاویدان.

مراد، مصطفی. (۱۴۱۹ق.). *صحیح علامات الساعة الكبرى*. القاهرة: مكتبة القدسی.

معزی نیشابوری، امیر ابو عبدالله محمد. (۱۳۶۲). *دیوان اشعار*. با مقدمه و تصحیح ناصر هیبری.
چ ۱. تهران: مرزبان.

معلوف، لوئیس. (بی‌تا). *المنجد فی اللغة*. بیروت: دارالمشرق.

مکارم شیرازی، ناصر. (بی‌تا). *المثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*. بی‌جا: بی‌نا.

موسوی گرمارودی، محمدعلی. (۱۳۶۳). *چمن لاله*. ج ۱. تهران: زوآر.
مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۶). *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد ا. نیکلسون. تهران:
هرمس.

_____ . (۱۳۷۹). *کلیات شمس تبریزی*. به اهتمام جواد اقبال. با مقدمه جواد
سلماس‌زاده. ج ۳. تهران: اقبال.

میبدی، رشیدالدین. (۱۳۷۱). *کشف‌الأسرار و عدة الأبرار*. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
نسیمی، عمادالدین. (۱۳۷۲). *زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی*. به کوشش یدالله جلالی
پندری. ج ۱. تهران: نشر نی.

نظیری نیشابوری، محمدحسین. (۱۳۴۰). *دیوان اشعار*. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر.
نورعلی‌شاه اصفهانی، محمدعلی. (۱۳۴۹). *دیوان اشعار*. به سعی جواد نوربخش. تهران: انتشارات
خانقاه نعمت‌الله ولی.

نیشابوری، مسلم‌بن‌الحجاج. (بی‌تا). *صحیح مسلم*. ج ۸. بیروت: دارالفکر.
وحشی بافقی، کمال‌الدین. (۱۳۴۷). *دیوان اشعار*. ویراسته حسین نخعی. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
هاکس، جیمز. (۱۳۷۷). *قاموس کتاب مقدس*. تهران: اساطیر.